

شعر، نقاشی با کلمات

محمد مقاحی

دقت و تأمل آن‌ها را دریافته‌ام اما استعاره‌های امروزی دست نیافتنی‌ترند و همین امر از جهتی سبب زیبایی آن‌ها می‌شود چون تلاش بیشتری برای دریافتن آن‌ها صرف می‌شود.

پیشرفت علم و دانش بشری و شاخه شاخه شدن رشته‌های علمی و حتی رشته‌های هنری، اختراع روزافزون وسایل کاربردی زندگی و مهم‌تر از همه پیشرفت مدنیت انسانی و به وجود آوردن دهکده‌ی جهانی و در نتیجه کشیده شدن مشکلات و مسائل اجتماع به شعر و در مقابل کشیده شدن شعر به درون جوامع انسانی و شکسته شدن حصار محلود شعر باعث شده است که استعاره‌ها دو جنبه پیدا کنند:

نخست این که به جهت کاربردی شدن علوم بشری و اختراعاتی که هر روز توسط انسان ایجاد می‌شود و کشیده شدن شعر به درون جامعه و ساده شدن زبان شعر استعاره‌ها ملموس شوند. دیگر آن که تخصصی شدن علوم و هنرها و تغییر زاویه‌ی دید انسان به جهت رشد و تعالی تخیلات و رویاهای او، با در اختیار داشتن کوله باری از تجربه‌ی دیداری و بهره‌گیری از تجربیات مضبوط هنرمندان گذشته، استعاره‌های موجود در اشعار امروزی همه جانبه، کامل و برگرفته از تمامی حواس باشند.

حکایت شعر دیروز و امروز همانا حکایت تفاوت قصه با داستان کوتاه و رمان است. همان گونه که در قصه‌ها شخصیت‌ها صفاتی مطلق دارند و انعطاف و توانایی رستگاری یا هبوط در آنان دیده نمی‌شود، یا تنها یک رفتار و یک عمل از قهرمان قصه‌ها مورد ارزیابی و گسترش قرار می‌گیرد و مخاطب با روحیات

است. خورخه لوئیس بورخس در کتاب «این هنر شعر» می‌گوید: «باید بگویم آن چه در مورد استعاره مهم است» این واقعیت است که خواننده یا شنونده استعاره بودن آن را دریابد.» و این تنها با آوردن قرینه‌های مناسب برای استعاره‌ها ممکن می‌شود. کاربرد استعاره از زمان‌های بسیار دور و در میان اقوام مختلف رایج بوده است. در باورهای مردم، مثل‌ها، قصه‌ها و شعرها از دیرباز استعاره به کار می‌رفته است. شعر امروز همه به تبع این کاربرد دیرینه سرشار از استفاده‌های مختلف این عنصر مهم شعری است.

آن چه در استعاره‌های شعرهای کهن وجود دارد همچون «بت» که استعاره از معشوق است «لعل» که استعاره از لب است و «سبیل» در معنای استعاری برای زلف، «آتش» در معنای استعاری رخسار، «نرگس» که استعاره از چشم است و... استعاره‌ها تا حدود زیادی نزدیک به ذهن‌اند و می‌توان با اندکی

استعاره در لغت مصدر باب استفعال است یعنی به عاریه گرفتن لغتی به جای لغت دیگر زیرا شاعر در استعاره واژه‌ای را به جای واژه‌های دیگر به کار می‌برد.

هنرشناسان و منتقدان استعاره را مهم‌تر از همه‌ی جنبه‌های زیباشناسی هنر دانسته‌اند. برای نمونه «لوگسن» می‌گوید: «استعاره عنصر اصلی ادبیات است. همه‌ی کلمات در اصل استعاره بودند اما برای فهمیدن اغلب کلمات باید استعاره بودن آن‌ها را فراموش کرد. دکتر سیروس شمیسا هم در کتاب «بیان» می‌نویسد: «استعاره بزرگ‌ترین کشف هنرمند و عالی‌ترین امکانات در حیطه‌ی زبان هنری است و دیگر از آن پیش‌تر نمی‌توان رفت. استعاره کارآمدترین ابزار تخیل و به اصطلاح ابزار نقاشی در کلام است. والاس استیونس می‌گوید: «حقیقت مبتذل و تکراری است و ما با استعاره از آن می‌گریزیم.» دکتر میر جلال‌الدین کزازی هم در مورد استعاره گفته است: «پرونده‌گی هنری و ارزش زیبا شناختی آن از تشبیه افزون‌تر است زیرا سخن دوست را بیش‌تر به شگفتی درمی‌آورد و به درنگ در سخن بر می‌انگیزد.»

استعاره سبب می‌شود که دنیا و تمام اشیای پیرامون مان را جور دیگری ببینیم. شعر بدون استعاره از جنبه‌های هنری عاری است و به قول طالب عاملی «نمک ندارد شعری که استعاره ندارد.» در استعاره همواره قرینه‌ای وجود دارد که ذهن خواننده را به سمت معنای مورد نظر شاعر می‌کشاند. وجود قرینه‌ای خوب و به جا برای یک استعاره حیاتی

ودرونیات او بیگانه است در شعر هم شاعران گذشته مخاطب تنها وصف کلی معشوق یا مملوح شاعر را می‌بیند یا تنها اوصافی از طبیعت را پیش روی خود دارد. تغییر و تحولات اجتماعی به ندرت در شعر شاعران ملموس است اما شعر شاعر امروز از دگرگونی‌های آتی و رفتارهای تحرک مدارانه آکنده است. عصبیت ناشی از زندگی در دنیای مدرن و گاهی غلبه‌ی نیروهای منطقی‌گرا از خصوصیات شعر این دوره است. این تغییر مستلزم استفاده از استعاره‌های پیچیده تازه و گوناگون است. استعاره‌هایی که زاویه‌های پنهان زندگی انسان امروزی را برای مخاطب امروز و فردای ادبیات بازگو کند تا مخاطب امروز با لذت و دریافت زاویه‌های دید برتر از این شعر بهره جوید و مخاطب فردا در کشاکش تاریخ خود به سر نخ‌های مطمئن و قطعی از زندگی انسان ایندوره دست یابد.

برای نمونه در شعر سهراب سپهری گاهی استعاره‌های مرکب و مفرد فراوان دیده می‌شود که در پیچه‌ای تازه بر دنیای امروز ما باز می‌کند: «جیب‌های ما صدای جیبک جیبک صبح‌های کودکی می‌داد»

یعنی ذهن ما از شادی و خاطرات دوران کودکی پر بود
یا: «دوستان من کجا هستند / روزهاشان پر تقالی باد»

که استعاره مرکبی است بدین معنا که روزهای خوش و با نشاطی داشته باشند.

یا: «روی این مهتاب، خشت غربت را می‌بوییم»
خشت غربت اضافی استعاری است که غربت به خانه‌ای تشبیه شده است و بوییدن استعاره در فعل است؛ یعنی احساس کردن.

یا در جای دیگر می‌گوید: «با سبد رفته به میدان، صبحگاهی بود / میوه‌ها آواز می‌خواندند» که منظور سرزندگی و طراوت زندگی است. نیمی هم در شعر «مهتاب» می‌گوید: «می‌تراود مهتاب / می‌درخشند شبتاب»

که در این شعر کوهی ماه را به صورت کوزهای تصور می‌کند که به جای آب در آن نور از ماه می‌تراود و در واقع ذرات نور را به شکل قطرات آب در نظر گرفته شده است که استعاره‌ای بدیع و پیچیده است. و در ادامه می‌گوید: «نگران ما من استاده سحر» که سحر را به یک انسان تشبیه کرده است یا به بیان دیگر آنیمیمی در این شعر مشاهده می‌شود زیرا دیگر نمی‌توان گفت که سحر به صورت خرد به انسان تشبیه شده است سحر شخصیت مستقلی یافته است همچون موجودی صاحب جسم و جان. شاملو هم استعاره‌های زیبای فراوانی به کار برده

است برای نمونه می‌گوید: «سوگواران دراز گیسو بر دو جانب رود» و در این شعر بیان سوگواران و در نظر داشتن معنای درختان بید به قرینه‌ی رود، معنای فراواقعی و مجذوب‌کننده‌ای به شعر می‌دهد. همچنین آن گاه که می‌گوید: «آه، بگذاریدم! بگذاریدم! / اگر مرگ / همه‌ی آن لحظه‌ی آشناست که ساعت سرخ / از تپش باز می‌ماند...» برای اولین بار قلب را به ساعت سرخ تعبیر می‌کند که استعاره‌ای زیباست.

اخوان شاعر توانای معاصر خورشید را به یک چپق طلایی تعبیر می‌کند آن گاه که می‌گوید: «مشرق چپق طلایی خود را / برداشت به لب گذاشت،



در استعاره همواره قرینه‌ای وجود دارد که ذهن خواننده را به سمت معنای مورد نظر شاعر می‌کشاند. وجود قرینه‌ای خوب و به جا برای یک استعاره حیاتی است

روشن کرد» که اولاً به مشرق شخصیت و توانایی انسان گونه‌گی می‌دهد و دیگر آن که از خورشید در یک تعبیر استعاری با عنوان چپق طلایی یاد می‌کند که بسیار بدیع و شگفت‌انگیز است. یا آن گاه که می‌گوید: «مرگ می‌گوید هوم! پریهودها! / زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست / باید زیست، / باید زیست!...» به مرگ و زندگی شخصیت می‌بخشد و این متعالی‌ترین نوع استعاره؛ یعنی آنیمیم است که در آن اشیا دارای روح و صفات و عطر و بو و در واقع نفس زندگی هستند. از این نوع استعاره در شعر معاصر بسیاری می‌یابیم. برای نمونه آن جا که

فروغ فرخزاد می‌گوید: «من از کجا می‌آیم / که این چنین به بوی شب آغشته‌ام...» شب را نمی‌توان به گل یا یک ماده‌ی خوشبو مانند کرد. شب بدون در نظر گرفتن وجه شباهت با موجودی دیگر و به خودی خود دارای «بو» است. همچنین وقتی می‌گوید: «به ایوان می‌روم و انگشترام را / بر پوست کشیده‌ی شب می‌کشم» شب را نمی‌توان به صورت مفرد شبیه انسانی دانست که پوستی کشیده و شفاف دارد. شب خود پوستی کشیده دارد بدون در نظر گرفتن شباهت با انسان یا موجودی دیگر.

در جای دیگر هم فروغ می‌گوید: «برده‌ها از بغضی پنهانی سرشارند...» در این جا هم شخصیت مستقل برده‌ها را حس می‌کنیم و می‌توان گفت که فروغ از آنیمیم شگفت‌آوری استفاده کرده است. با نمونه‌هایی که ذکر شده معجزه‌ی استعاره بیشتر احساس می‌شود. خورخه لوتیس بورخس از این شعر یاد می‌کند: «شهری به رنگ گل سرخ و به قدمت نیمی از زمان» و می‌افزاید که اگر شاعر گفته بود «شهری به رنگ گل سرخ و به قدمت زمان» اصلاً حرف مهمی نزنه بود. اما به قدمت نیمی از زمان» یک جور دقت جادویی به آن می‌دهد - همان نوع دقت جادویی که از این عبارت شگفت‌انگیز و متداول انگلیسی حاصل می‌شود: «دوستت دارم تا ابد و یک روز» تا ابد؛ یعنی «زمانی خیلی طولانی» اما بیش از آن انتزاعی است که در مخیله بگنجد. و این دقت جادویی که بورخس از آن نام می‌برد همان استعاره است که علاوه بر لذت کشف و درک هنری که به خواننده می‌دهد می‌تواند بازگوکننده‌ی خفیات و رفتار انسان‌های هر عصر و دوره‌ای باشد چرا که به گفته‌ی بورخس در همه‌ی استعاره‌ها ممکن است به الگوهای ساده‌ی معلودی برسد. اما لزومی ندارد این مسئله ما را نگران کند. چون هر استعاره‌ای متفاوت است هر بار که آن الگو به کار رفته، شکل جدیدی است. و این شکل تازه نمایان‌گر رویاهای، تخیلات و روحیات هنرمند هر دوره است.

منابع:

- ۱- این هنر شعر، خورخه لوتیس بورخس، نشر چشمه، ۱۳۸۰
- ۲- بیان در شعر فارسی، دکتر بهروز ثروتیان
- ۳- بیان در شعر فارسی، دکتر سیروس شمیسا
- ۴- زیبایی‌شناسی سخن فارسی، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، ۱۳۴۸
- ۵- مجموعه‌های شعر احمد شاملو
- ۶- مجموعه اشعار فروغ فرخزاد
- ۷- هشت کتاب سهراب سپهری
- ۸- مجموعه شعرهای مهدی اخوان ثالث